



نگاهی به آثار مکرمه قنبری ۵

نیروی ابهام

احمد رضا دالوند

همه لذتی که از دیدن آثار مکرمه قنبری نصیب ما می‌شود در فتح سرخوشانه زندگی توسط قلم عاشق، بی قید و آزادی است که در دستان او به رقص در می‌آید او زندگی را سرخوشانه فتح می‌کند و ما را در این رویای شیرین سهیم می‌سازد، بی هیچ شائبه و ریا و بدون حس مالکیت. مکرمه قنبری با پردازش نقوش از گانیک (انداموار)، زبان تصویری خاص خود را تأسیس کرد. این زبان تصویری از هر گونه چارچوب از پیش معین شده رهاست و در هذیانی مکرر به خلق لذتی ملام برآمده از ژرفای «ذهن» و «زندگی» به طور توأمان می‌پردازد. تجزیه و تحلیل آثار مکرمه قنبری آن قدر دشوار است که مثلاً بخواهیم شیر را در بطن سینه مادر از خون جدا سازیم. همان طور که شیر همچون رویدادی زندگی بخش از بطن خون می‌جوشد؛ خیال نیز در کارگاه ضمیر مکرمه چنین جوششی دارد.

در بررسی نقاشی‌های مکرمه قنبری، تشخیص دادن مرز میان آنچه دیده می‌شود و آنچه فهمیده می‌شود اصلاً مقدور نیست. این فی‌البداهگی و حضور بکر و خالص با کسب فن و شناخت قواعد بیان تصویری برای او حاصل نشده است، بلکه او با همه تمنا و همه شور و خلوص و با ایمانی خلل ناپذیر دست به عمل زده است.

مکرمه ناگزیر از نقاشی کردن بود، همان‌گونه که پرنده ناگزیر از پرواز است. هنرمندانی مثل مکرمه قنبری این عقیده را قوت می‌بخشند که قوه تصور و خلاقیت نه آموختنی، که ذاتی است.

با اینکه در بسیاری از نقاشی‌های او، می‌توان نوعی بیان روایی را تشخیص داد، اما تقریباً همه آثار مکرمه قنبری از نیروی «ابهام» سرشارند. نیروی ابهام نهفته در نقاشی‌های مکرمه، از آن‌جا که برخاسته از ذهنیتی بکر و دست نخورده بود، فرصت‌های بدیعی در اختیارش می‌گذاشت تا خلاقیتش را هر چه تازه‌تر و پویاتر جلوه گر سازد. بلافاصله باید افزود که ابهام یاده شده در آثار مکرمه قنبری جزئی از بیان تجسمی است که از محدودیت‌ها یا ویژگی‌های زبان تجسمی برمی‌خیزد و از آن‌جا که او فاقد سابقه و پشتوانه آکادمیک بود، نیروی ابهام با کیفیت تأثیرگذار و دلچسبی در آثارش نفوذ می‌کرد و او را وامی‌داشت تا در هذیانی میان نوعی وجد و اندوه، لذتی را تجربه کند که اغلب توسط آگاهی‌ها و کنترل‌های ذهنی در دیگران از دست می‌رود. کار غریزی و خودجوش مکرمه قنبری محدودیت‌های اجرایی در انتقال تصورات و تخیلات او را به حداقل می‌رساند و همه متغیرهایی را که ممکن است در ضمن عمل نقاشی به محدود شدن پرواز بال‌های خیالش منجر شوند به کناری می‌زد.

ابهام موجود زنده بر روی زمین به جا مانده و در اعماق ضمیر هر کس به طور پنهانی و نهفته وجود دارد. به عبارت دیگر، انسان‌های امروزی که محدود به شرایط ماشینی و چشم‌اندازهای مصنوعی شده‌اند، از توصیف چنین ابهامی در اعماق ضمیر خود ناتوان‌اند، هر چند که نیمی از ناخودآگاه ما را می‌توان در «ابهام ازلی» مشترک بشری جست و جو کرد. مثلاً اسطوره، خرافه، مناسک مختلف، توجه و اعتقاد به برخی مظاهر طبیعت، بعضی ترس‌ها و اوهام ناشناخته و تعادلی خصائل ناشناخته دیگر، ریشه در «ابهام ازلی» دارد.

درک جهان در ابتدای حیات بشری و انتقال این درک آغازین به بشر امروزی، امری نیست که به وضوح برای هر کس قابل یادآوری باشد. ذهن مکرمه قنبری به دلیل نیالودگی و پاکی و سادگی مثال زدنی و با بهره‌مندی از ابزار قلم‌تمند طراحی و نقاشی و با پشتوانه شور و سرخوشی غریزی، توانسته است مظاهر بسیاری از ابهام ازلی را از اعماق ضمیرش استخراج و بر صفحه نقش کند.

استقبال جدی و بی سابقه کارشناسان هنری از ممالک مختلف جهان به دلیل سادگی دلپذیر یا فضای روستایی آثار او نیست. آنها با لایه‌های عمیق تری از ایماژهای ذهنی و مفاهیم ژرف انسانی در آثار مکرمه رو به رو شده‌اند.

مکرمه قنبری گاه به روایت قصه‌ای می‌پردازد که ممکن است در کودکی شنیده و در خاموشی لحظه‌هایی که غرق در تفاشی بوده، به طور ناخودآگاه به درون نقاشی‌هایش راه پیدا کرده باشد. حقیقت آن است که نشانه‌های بسیاری از دست‌مایه‌های اساطیری یا علائمی از آیین‌ها و مناسک کهن و گاه نشانه‌هایی درخشان از عناصر مذهبی در لابه لای آثار مکرمه قنبری به چشم می‌خورد.

مهم‌ترین نکته درباره مکرمه قنبری به باور صادقانه او از دانسته‌هایش برمی‌گردد. او صمیمانه یک قصه، یک نقل قول و حتی یک خرافه را به عنوان یک حقیقت باور کردنی، باور می‌کند. ذهن مکرمه قنبری در موقعیتی «ماقبل منطق» (prelogique) عمل می‌کند. ذهن هنگامی که در چنین موقعیتی واقع شود، قلمرو نشانه‌شناسی را به طور قابل ملاحظه‌ای گسترش می‌دهد و پیام‌هایی از عالم ماورا را در جهان مرئی منعکس می‌سازد. مکرمه قنبری انرژی خلاقه‌اش را از اعماق ضمیری رها که توانسته بود راهی به جهان ناشناخته پیدا کند به دست می‌آورد. او حتی هنگامی که به تصویر کردن مناظر آشنا و موضوعات دم دست می‌پرداخت، آنها را در ساختاری به شدت دیندی، دلپذیر و فارغ‌البال به نمایش می‌گذاشت. مکرمه قنبری در موقعیتی ماقبل منطق و در مجاورت شرایطی شبه اسطوره‌ای عمل می‌کرد، از این روست که می‌توانست امور توصیف ناپذیر را توصیف کند. بدیهی است که چنین قابلیت‌هایی تنها در یک بیان اسطوره‌ای امکان پذیر است. بیان اسطوره‌ای هر چند که از نظر عملی ناممکن به نظر می‌رسد، اما به دلیل آنکه نخستین راه حل بشری برای تأویل جهان خلقت بوده، همواره مثل یک واقعیت جلوه می‌کند. به این دلیل است که ما با استعاره‌ها، ابهام‌ها و مناسبت‌های خلق شده توسط مکرمه قنبری به سادگی کنار می‌آییم و آنها را می‌پذیریم و از بودنشان نوعی حس خوبی و نزدیکی به ما دست می‌دهد. این حس خوبی و نزدیکی یک حس کاملاً انسانی است که هم برای یک ایرانی و هم برای یک سوئدی، ژاپنی یا آمریکایی کاملاً آشناست.

مکرمه قنبری با همه سختی‌ها و رنجی که تا ۶۷ سالگی متحمل شده بود، سال‌های پایانی عمرش را با فراغ‌بال به سر برد. او مجبور نبود روزانه هشت ساعت کار کند، چرا که در تمام اوقات کار می‌کرد؛ زندگی‌اش بازی بود و بازی‌اش کار، کارش آفرینش‌هایش بود و آفرینش‌هایش، زندگی‌اش. این رویه در فرآیندی بی پایان جریان داشت. او با رسیدن به مرحله «فراغ‌بال»، خلاق‌تر شده بود، و این حالتی است که با گذشت سالیان و حصول تجارب فراوان مقرر است. فراغ‌بال، با رویکرد به «بازی» و «اندکی شوخی» به مکرمه اجازه کشف زوایایی را داد که هر کس جرئت برخورد با آنها را ندارد. افلاطون معتقد بود که موسیقی، تئاتر، نقاشی و مجسمه‌سازی به اصل «بازی» بسیار وابسته‌اند. در طول تاریخ، هر گاه که اصل بازی نادیده گرفته شده، ویژگی‌هایی چون سخت‌گیری، سترونی و ستمگری غالب شده است. در چنین دوران‌هایی آثار هنری را بیشتر به دلیل بزرگی و اندازه‌شان می‌سنجند، نه به دلیل کیفیت و جنبه‌های معنوی‌شان. مکرمه قنبری، نماینده فراغ‌بال و رهایی ایماژهای هنرمندانه در زمانه ماست. او از پس تحمل رنج‌های بسیار به چنان خلوصی رسیده بود که می‌خواست در هذیان لذت بخش خللاقت بی وقفه‌اش، ما را نیز سهیم کند.

شناخت‌نامه

مکرمه قنبری در سال ۱۳۰۷ در روستای دریکنده بابل در استان مازندران به دنیا آمد و در سال ۱۳۸۴ درگذشت. مکرمه نقاشی را در ۶۷ سالگی آغاز کرد و تنها در ده سال پایانی عمر ۷۷ ساله‌اش به عنوان یک نقاش شناخته شد. او که از ۱۰ سالگی شروع به کار کرد، روزگاری پرفراز و نشیب داشت و ۹ فرزند به دنیا آورد. مکرمه تا ۶۷ سالگی به عنوان خیاط، آرایشگر، قابله و طبیب محل در روستای زادگاهش به فعالیت می‌پرداخت، تا زمانی که بر اثر یک حادثه، شور و جوشش درونی او جلوه بیرونی یافت:

مکرمه گاو محبوبی داشت که برای چرانیدن آن مجبور بود روزانه مسافت زیادی را طی کند. روزی مکرمه بیمار شد و فرزندانش که نگران سلامتی مادر بودند، بدون اطلاع او، گاوش را فروختند. مکرمه از این کار خیلی ناراحت و غمگین شد و برای غلبه بر اندوه به نقاشی پناه برد. با اینکه هیچ آموزش رسمی در این زمینه ندیده بود و حتی قادر به خواندن و نوشتن نیز نبوده دست به خلق تصاویری فوق‌العاده زد. نخستین نقاشی‌اش سر یک اردک بود بر روی یک قطعه سنگ... اما به تدریج همه دیوارهای خانه و آشپزخانه و در و پنجره و اجاق خوراک پری و کدو حلوائی و هر چه را در مقابلش بود انباشته از نقاشی کرد. تا وقتی که یکی از پسرانش (علی بلیلی، آهنگ‌ساز) که ماهانه برای دیدار مادر از تهران به روستای دریکنده می‌رفت، برای او کاغذ و رنگ خرید. از آن روز تا وقت مرگ، مکرمه قنبری به شکلی خستگی‌ناپذیر نقاشی کرد.

اکنون نیز تمام خانه روستایی‌اش مملو از نقوشی است که هر کدام داستانی تلخ یا ماجراجویی شیرین را نشان می‌دهند؛ داستان‌هایی از ماجراهای زندگی خودش، تصاویری ملهم از قرآن مجید و قصه‌های محلی، افسانه‌های قدیمی، زندگی حضرت مسیح (ع) و... که به سهولت و سادگی خیره‌کننده‌ای به تصویر کشیده شده‌اند.

نخستین نمایشگاه مکرمه قنبری با تشویق و حمایت احمد نصراللهی، نقاش نامدار معاصر (از اهالی بابل)، در گالری سیحون برپا شد. نصراللهی برای مطرح کردن مکرمه در گالری سیحون، حتی حاضر شد که زمان برپایی نمایشگاه انفرادی خودش در آن گالری را در اختیار مکرمه قنبری قرار دهد. این درجه از حمایت و تشویق، معصومه سیحون را بر آن داشت که با مکرمه آشنا شود. کشف احمد نصراللهی به دست خانم سیحون افتاد و از آن پس هر ساله نمایشگاهی در همان گالری از آثار مکرمه قنبری برپا شد.

مکرمه قنبری در سال ۱۳۸۴ جایزه ویژه هیئت داوران جشنواره فیلم رشد، به همراه جایزه ویژه جشنواره ادبی-هنری روستا را دریافت کرد. همچنین در سال ۲۰۰۱ به عنوان «بانوی هنرمند سال» در کشور سوئد برگزیده شد.